

# نگاهی به کتاب «تاریخ قرآن»



مهدی یاقوتیان

کتاب «تاریخ قرآن» نوشته‌ی «آیت الله محمد هادی معرفت» برای دانشجویان رشته‌ی الهیات شاخه‌ی علوم قرآن و حدیث در مقطع کارشناسی، به عنوان منبع اصلی درس «تاریخ قرآن» به ارزش ۴ واحد تدوین شده و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) - زمستان ۱۳۷۵ - آن را منتشر کرده است.

می‌توان گفت کتاب مذکور چکیده‌ی پاره‌ای از مباحث کتاب «التمهید فی علوم القرآن» است که مؤلف محترم آن را در چند جلد به رشته‌ی تحریر در آورده است.

راقم این سطور نگاهی نقادانه برپاره‌ای از مباحث این کتاب داشته است و به جهت اشتراک پاره‌ای مطالب مانند ضمیر «ه» در انا انزلناه فی لیلۃ القدر، «مصحف حضرت امیر علیه السلام» و... با مقاله‌ی نگاهی بر کتاب «پژوهشی در تاریخ قرآن کریم» نوشته‌ی «دکتر سید محمد باقر حجتی» از طرح مجدد آن‌ها در این جا صرف نظر شده است.

نام کتاب: تاریخ قرآن؛ نویسنده: محمد هادی معرفت؛ ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها؛ نوبت چاپ: اول؛ تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۷۵  
۱. مؤلف محترم در فصل دوم، ذیل عنوان «سوره‌های مورد اختلاف» در صفحه‌های

۱ . سوره ی فاتحه . مجاهد این سوره را مدنی می داند... حسین بن فضل می گوید : این اشتباه بزرگی است که مجاهد مرتکب شده ؛ زیرا بر خلاف اتفاق علما سخن گفته است... .

۶ . سوره ی فرقان . این سوره را صرفاً ضحاک ، بر خلاف روایات ترتیب و اتفاق مفسران مدنی دانسته است... .

۹ . سوره ی محمد . گروهی بر خلاف اجماع این سوره را مکی دانسته اند .

۱۰ . سوره ی حجرات . برخی بر خلاف اجماع این سوره را مکی دانسته اند... .

۱۳ . سوره ی صف . ابن حزم این سوره را بر خلاف مشهور و روایات ترتیب ، مکی دانسته است .

۱۴ . سوره ی جمعه . بنا بر قولی که خلاف اجماع مفسران و روایات ترتیب است ، ...

۱۶ . سوره ی ملک . برخی این سوره را مدنی دانسته اند ، که برخلاف اتفاق آرای علماست .

۱۷ . سوره ی انسان . ... عمده ترین دلیل ، روایات سلف است که جملگی اتفاق دارند که این سوره مدنی است .

ملاحظه می شود که در موارد یاد شده ، «اجماع علما» دلیل قاطع شمرده شده است . در مواردی که باب پژوهش و بررسی تاریخی و انتقادی گشوده است و می توان دلایل و شواهد دیگر ارایه کرد ، اجماع چگونه می تواند دلیلی معتبر تلقی شود؟<sup>۱</sup> مرحوم علامه ی طباطبایی می نویسد :

اجماع عبارت است از مجموعه ی نظریات قطعی عده ی زیادی که همه یک سخن را می گویند و این نظریات قطعی جدا جدا هرچه بیشتر در ذهن انسان انباشته شوند به انسان کمک می کنند که با قاطعیت بیشتر و با تردید کم تر درست بودن موضوع را «احتمال» بدهد ولی هرگز نمی تواند برای انسان ایجاد قطع و یقین کند .

تازه این در صورتی است که اجماع «محصل» باشد ، یعنی خودمان بتوانیم اقوال و نظریات همه ی مسلمانان را در یک زمان آمار گیری کنیم و با جمع بندی آن ها به اجماع برسیم دیگر چه رسد به این که اجماع «منقول» باشد و یک یا دو نفر از اهل علم و تحقیق برای ما نقل کرده باشد که همه ی مسلمانان زمان ایشان [درمسأله ای] اجماع

داشته اند. که در این صورت پر واضح است حکم چنین اجماعی عیناً مانند خبر واحد است که اگر کمکی بکند به این اندازه است که بتوانیم درباره‌ی یک طرف قضیه احتمال بیشتری بدهیم.<sup>۲</sup>

داستان «ورقه بن نوفل» را که مؤلف محترم در فصل اول صفحه‌ی ۱۸ نقد کرده است، کم‌تر مفسری قبل از مرحوم علامه‌ی طباطبایی مردود دانسته است. ۳ یعنی اکثراً قبول داشته و اتفاق نظر مفسران و مورخان بر آن است. آیا همین دلیل بر این نیست که اتفاق نظر دانشمندان دلیل محکمی نیست؟

۲. برای نقد داستان ورقه بن نوفل، مؤلف محترم در همان صفحه‌ی ۱۸ آورده است: بخاری، مسلم، ابن هشام و طبری شرح واقعه را چنین گفته‌اند: آن‌گاه که محمد ﷺ در غار حراء با خدای خود خلوت کرده بود...

سپس با نقل ادامه‌ی داستان و پایان بردن آن از منابع مذکور، به نقد آن پرداخته است. گویا داستان مذکور در کتب «بحار الانوار»، «سفینه البحار»، «مجمع البیان»، «جوامع الجامع» و... نیامده است؟!

اگر یکی از دانشمندان اهل سنت داستان مذکور را از منابع شیعه نقل نماید و به نقد آن پردازد، بدون آن‌که به منابع اهل سنت که این داستان را نقل کرده‌اند اشاره نماید، یک تحقیق و برخورد منصفانه انجام داده است؟

مؤلف محترم در فصل اول ذیل عنوان «اسباب نزول» (صفحه‌ی ۶۵) آورده است:

معروف‌ترین کسی که در این باره مطالبی جمع آوری کرده است، ابوالحسن علی بن احمد واحد نیشابوری (م ۴۶۸) است، که جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱) بر او خُرده گرفته است و می‌گوید که در فراهم کردن روایات ضعیف همت گماشته، صحیح و سقیم را به هم آمیخته و بیشتر روایات خود را از طریق کلبی از ابی صالح از ابن عباس آورده است که جداً واهی و ضعیف است... سپس خود سیوطی در این زمینه رساله‌ای نگاشته به نام لباب النقول (برگزیده‌های منقول) که خود نیز در اختیار روایات از روایت‌های ضعیف مصون نمانده است. مثلاً درباره‌ی این آیه وان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به... (نحل، ۱۶/۱۲۶) نوشته است که...

مؤلف محترم درجایی دیگر آورده است:

سیوطی خود نیز به سستی مطلب مورد بحث پی برده است و به همین جهت، به این

فرض متشبهت شده است که این آیات سه مرتبه، قبل از هجرت و پس از هجرت در احد و در فتح مکه نازل شده است.

عجیب این که امثال این مطالب واهی در کتب بزرگ حدیث مانند بخاری و مسلم و جز این دو که گمان کرده اند صحیح ترین مجموعه های حدیث است، آمده است. ولی علی رغم این تصور، مجموعه ی مذکور، مشحون از افسانه هایی از این قبیل است که با قدسیت اسلام هیچ سازشی ندارد. ۴

متأسفانه این گونه مطالب در کتب اهل سنت و شیعه - هردو- وجود دارد، تفاسیر نورالثقلین، عیاشی، علی بن ابراهیم، الصافی، و المیزان از کتب اهل سنت نیست. راقم این سطور، شأن نزول مذکور را در مقاله ای تحت عنوان «شأن نزولی که در شأن پیامبر نیست» نقد کرده است. اما در این جا می پرسد آیا این گونه سخن گفتن و نقد علمی کردن در شأن یک عالم شیعی هست؟ ۵

۳. در فصل دوم ذیل عنوان «اسامی سوره ها» صفحه ی ۷۷ آمده است:

نام سوره	وجه تسمیه
یونس	تنها سوره ای است در قرآن که در آن از حالات حضرت یونس <small>علیه السلام</small> سخن به میان آمده است.
هود	فقط در این سوره درباره ی حضرت هود سخن گفته شده است.

در سوره ی یونس اصلاً داستان حضرت یونس علیه السلام و قوم او ذکر نشده است. بلکه تنها در یک آیه (آیه ی ۹۸) از قوم یونس به عنوان تنها قومی که مردمش (پس از تکذیب) ایمان آوردند و عذاب خوار کننده نیز از آنان برداشته شده، ذکری به میان آمده است... گویی همین استثنا، مورد توجه قرآن بوده و به عنوان محوری در رابطه با مسائل کلیدی سوره مطرح گشته است.

اتفاقاً مسأله ی کشف عذاب یا کشف ضرر (برداشتن عذاب و گرفتاری) سه بار در این سوره تکرار شده که از بقیه ی سوره های قرآن بیشتر است. (آیات ۱۲، ۹۸، ۱۰۷) ۶  
سوره ی یونس دهمین سوره ی قرآن و دارای ۱۰۹ آیه است که آهنگ انتهایی آیات آن قابل تأمل است.

۹۸ آیه با حرف «نون» ختم شده است. ۱۰ آیه با حرف «م» ختم شده است. ۱ آیه با حرف «ل» ختم شده است. ... وما انا علیکم بوکیل (۱۰۸)

یک برداشت ذوقی و صرفاً احتمالی :

احتمالاً ختم ۹۸ آیه از این سوره با حرف «ن» و قرار گرفتن نام یونس در آیه ی ۹۸ این سوره رمزی بین «ن»، «ذالنون» و «یونس» باشد.

و ختم ۱۰ آیه با حرف «م» اشاره ای به این که این سوره دهمین سوره ی قرآن از لحاظ ترتیب است.

و ختم یک آیه با حرف «ل» اشاره به «صاحب الحوت» داشته باشد که در قرآن فقط یک بار آمده است. و «صاحب الحوت» نیز همان «ذالنون» است که آن هم در قرآن فقط یک بار آمده است. این آیه گرچه ظاهراً با «ل» ختم شده اما ذالنون است و تنوین دارد. در آیات ذیل از یونس نام برده شده و گفته شده به ایشان نیز مانند انبیای دیگر وحی می شده و بر عالمیان برتری داشته است :

نساء ۱۶۳/۴ ؛ انعام ۸۶/۶.

و در آیات ذیل حالات یونس، به ترتیب با عنوان «ذالنون، یونس و صاحب الحوت» آمده است :

انبیاء ۸۷-۸۸/۲۱؛ صافات ۳۷-۱۳۹-۱۴۸؛ قلم ۴۸/۶۸-۵۰.

اما در مورد سوره ی هود، گرچه در آیات ۵۰-۶۰ این سوره درباره ی حضرت هود سخن گفته شده است اما انحصار به این سوره ندارد. و در موارد ذیل نیز درباره ی حضرت هود سخن به میان آمده است :

اعراف ۶۵-۷۲؛ شعراء ۲۶-۱۲۴-۱۴۰.

۴. در فصل سوم، ذیل عنوان «غلط های املائی» در صفحه های ۱۲۳-۱۲۴ آمده است :

ثعلبی در تفسیر خود، ذیل آیه ی *إن هذان لساحران می گوید* : عثمان گفت : در این مصحف غلطی است که هر عربی به زبان خود، صحیح آن را ادا می کند. به عثمان گفتند : آیا آن را تغییر نمی دهی؟ و به عبارت دیگر تصحیح نمی کنی؟ او گفت : لزومی ندارد، نه حلالی را حرام می کند و نه حرامی را حلال.

...البته عدم تصحیح این غلط ها از آن جهت بوده که در زمان های بعد، دشمنان به عنوان تصحیح قرآن و اصلاح غلط های آن، قرآن را دستخوش تحریف نکنند و کتاب خدا بازیچه ی دست مغرضان و هوا پرستان قرار نگیرد.

مؤلف محترم در جایی دیگر می نویسد:

بر حسب قاعده، باید اسم «ان» منصوب باشد، در حالی که در این جا مرفوع است.<sup>۸</sup> اولاً، صحیح آن است که نوشته شود: ... ذیل آیه ی ان هذان لساحران چون در قرآن بدین گونه ثبت شده است.

ثانیاً، مرحوم علامه ی طباطبایی می نویسد:

جمله ی «ان هذان لساحران» در قرائت معروف به کسر همزه و سکون نون مخفف از ان مشبیه به فعل قرائت شده و کلمه ی مذکور به خاطر همین که مخفف شده از عمل ملغی گشته و نصب به اسم و رفع به خبر نداده است.<sup>۹</sup> ثالثاً، اگر نظر مرحوم علامه ی طباطبایی پذیرفته نشود تازه این مطلب پیش می آید که جمله ی ان هذان لساحران از زبان فرعونیان بیان شده است. قالوا ان هذان لساحران يريدان ان يخرجنا من ارضنا بسحرهما ويذهبا بطريقتكم المثلى. (طه، ۲۰/۶۳)

بنابراین باید حالات فرعونیان مورد بررسی قرار گیرد.

به عنوان مثال در آیات ذیل دقت کنیم:

واذ قال موسى لقومه ان الله يأمرکم ان تدبخوا بقرة ... قال انه يقول انها بقرة لا فارض و ... قال انه يقول انها بقرة صفراء ... قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علينا ... قال انه يقول انها بقرة لاذلول ... (بقره ۲/۶۷-۷۱)

ملاحظه می شود که هر چند موسی ﷺ مکرراً می گوید: انها بقرة اما بنی اسرائیلی ها می گویند: «ان البقر» یعنی علاوه بر آن که بهانه هایشان بنی اسرائیلی است لحن و بیانشان هم بنی اسرائیلی است.

۵. مؤلف محترم در فصل پنجم صفحه های ۱۷۵-۱۷۶ آورده است.

حاجی نوری به پیروی از سید جزائری دست به نقل روایاتی زده که عموماً از کتاب های فاقد اعتبار نقل شده است ...

۹. برخی از تفاسیر فاقد سند معتبر، که در نتیجه از حجیت و امکان استناد ساقط شده اند، مانند تفسیر عیاشی و ...

اما در انتهای همین بحث در صفحه ی ۱۸۱ آورده است که:

خلاصه، در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که با تعمق نظر و دقت کامل روشن می شود

که درباره‌ی فضایل اهل بیت رسالت ﷺ است، ولی متأسفانه عصبیت، چشم حق بین گروهی را بسته و حقایق برای آن‌ها آشکار نشده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر قرآن آن‌گونه که خدا خواسته و نازل کرده تلاوت شود و مورد تدبیر قرار گیرد، هرآینه ما را با نشانه‌های ارائه شده‌اش خواهید یافت. (تفسیر عیاشی ۱/۱۳)

این‌ها نمونه‌هایی بودند از روایات شیعه که در کتب معتبر وارد شده و مورد دستاویز اهل قبول به تحریف قرار گرفته است، در حالی که روشن شد هیچ‌گونه ربطی به مسأله‌ی تحریف ندارد.

ملاحظه می‌شود که مؤلف محترم، تفسیر عیاشی را به دلیل این که از امکان استناد ساقط شده، فاقد اعتبار دانسته است، در حالی که خود نیز بدان استناد کرده است.

در پاورقی صفحه‌های ذیل نیز به تفسیر عیاشی ارجاع یا استناد شده است: ۱۱-۱۷-۳۳-۳۵-۶۴-۶۶-۱۱۳-۱۷۹، که در اکثر موارد نوع استفاده از تفسیر عیاشی و نوع داوری درباره‌ی آن تفسیر، تناقض‌آلود است.

۶. در فصل اول ذیل عنوان «استفاده‌ی فقهی از شأن نزول و تنزیل و تأویل» در صفحه‌ی ۶۸ آمده است:

از امام محمدتقی علیه السلام نیز همین تأویل آمده است: در مورد موضع قطع دست دزدی در حضور خلیفه‌ی عباسی، معتصم بالله، سؤالی مطرح شد. هرکس به فراخور حال خود سخنی گفت. آن‌گاه امام علیه السلام فرمودند: از بن انگشتان. از مدرک این فتوی از امام سؤال شد. فرمودند: کف دست یکی از مواضع هفت‌گانه در حال سجود است و از آن خداست، نباید قطع شود؛ زیرا عقوبت سارق باید بر چیزی واقع شود که از آن خود اوست.

مگر انگشتان سارق از آن خدا نیست؟

مرحوم علامه‌ی طباطبائی خواسته است تا به این پرسش مقدّر پاسخ دهد، ایشان نوشته است:

مراد از برای خدا بودن مواضع سجده از انسان، این است که مواضع هفت‌گانه‌ی سجود تشریحاً به خدا اختصاص دارد (نه این که غیر از این هفت عضو از بدن انسان ملک خدا نیست). نه، همه ملک تکوینی خدا است و این هفت عضو تشریحاً هم از آن خداست. ۱۰.

مگر این که خداوند می فرماید: **ان السَّمْعَ والبصرَ والفؤادَ كلّ اولئک کان عنه مسئولاً**. (اسراء، ۱۷/۳۶) یا در رساله‌ی حقوق، امام سجاده الله حقوق زبان، گوش، چشم، پا، دست، شکم و شرمگاه را عنوان کرده است، بیانگر آن نیست که این اعضا و جوارح انسان تشریحاً هم از آن خدا است؟<sup>۱۱</sup>

بنابر این انگشتان دست هم تشریحاً از آن خدا است و باید حق آن گزارده شود. و قبل آن که کف دست در نماز به سجده رود برای وضو ساختن، انگشتان، به کمک کف دست آیند تا حق آن مواضع هفت گانه گزارده شود.

وانگهی مگر مقصّر کیست؟ انگشتان؟ کف دست؟ معج؟ بازو؟ ذهن؟ اراده؟

گرچه تیراز کمان برون می رود از کمان دار بیند اهل خرد

خداوند فرموده است: **والسارق والسارقة فاقطعوا أيديهما جزاء بما کسبا نکالاً من الله والله**

عزیز حکیم. (مائده، ۳۸/۵)

امام معصوم علیه السلام موضع و مقدار آن را مشخص نموده که منظور انگشتان دست است، سمعاً و طاعة. اما برای بیان این مطلب دلیلی آورده شده که باید تفهیم شود تا عقلاً پذیرفته شود.

۷. مؤلف محترم در فصل چهارم، انتهای بحث «حجیت قرائات سبع» در

صفحه‌ی ۱۵۲ آورده است:

حدیث «اقرأوا كما يقرأ الناس» ناظر به همان حقیقتی است که در دست مردم جریان دارد و آن را از پیغمبر به ارث برده‌اند. نه آنچه بر زبان قاریان جاری است و مولود اجتهادات آنان می‌باشد و بر سر آن اختلاف دارند؛ بنابر آنچه معتبر است و حجیت شرعی دارد، قرائتی است که جنبه‌ی همگانی و مردمی دارد و آن قرائت همواره ثابت و بدون اختلاف بوده و تمامی مصحف‌های جهان یکنواخت آن را ثبت و ضبط کرده‌اند. همه‌ی قرآن‌های مخطوط در طول تاریخ و مطبوع در چند قرن اخیر یکنواخت بوده و جملگی طبق قرائت حفص است که همان قرائت مشهور میان مسلمانان بوده و هست؛ زیرا حفص قرائت را از استاد خویش عاصم و وی از استاد خویش ابوعبدالرحمان سلمی و وی از مولا امیرمؤمنان گرفته است، که طبعاً همان قرائت پیغمبر اکرم است که تمامی مردم شاهد و ناظر آن بوده‌اند.

مؤلف محترم در گفت و گو با فصلنامه‌ی بیتات، شماره‌ی ۶، صفحه‌ی ۹۴ عنوان



کرده است :

قرآن دارای حقیقتی است که به قرائت قراء و اجتهادات آن‌ها مربوط نمی‌شود، زیرا قرائت قاری یک نوع اجتهاد از ناحیه‌ی او محسوب می‌شود و قرآن آن است که به‌طور متواتر از نسل‌های گذشته در میان مردم ثابت بوده و به دست ما رسیده است، که الان همین مصحف موجود است و آن‌چه را که قراء می‌خوانند، قرآن نیست و اجتهادات آن‌ها است.

چند پرسش :

۱. چگونه قرائت موروثی از قرائت قراء جدا شده است، مگر صرفاً قراء اجتهادات خود را در قرائت اعمال می‌کردند، گویش‌های مختلف مردم عامی که قرائت را به ارث می‌بردند هیچ دگرگونی در معنی و قرائت ایجاد نمی‌کرد؟

۲. قرائت حفص، قرائت پیغمبر دانسته شده است که تمامی مردم شاهد و ناظر و ناقل آن بوده‌اند. اولاً چه دلیلی به ناظر بودن تمامی مردم هست؟ ثانیاً پاره‌ای روایات به ما می‌گویند صحابه بدون اجتهاد بلکه بر همان شیوه‌ی موروثی قرآن را قرائت می‌کردند. و اگر در قرائت دو صحابه اختلاف ایجاد می‌شد وقتی آن‌ها را برای داوری به نزد پیامبر ﷺ می‌بردند، ایشان هر دو را تأیید می‌کرد. یعنی هر دو قرائت موروثی مختلف را نه هر دو قرائت اجتهادی مختلف را.

۳. مؤلف محترم در صفحه‌ی ۱۴۸ نوشته است :

در برخی از کشورهای مغرب عربی [قرائت نافع] رایج است.

اما در صفحه‌ی ۱۵۲ می‌نویسد: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
آن‌چه معتبر است قرائتی است که جنبه‌ی همگانی و مردمی دارد و تمامی مصحف‌های جهان یکنواخت آن را ثبت کرده‌اند.

وانگهی مؤلف محترم در فصل سوم، ذیل عنوان «غلط‌های املائی و متناقض» در صفحه‌های ۱۲۵-۱۲۷ در دو جدول جداگانه بیست مورد از غلط‌های املائی قرآن و بیست مورد از متناقضات قرآن که یک کلمه در یک سوره با املائی غلط و همان کلمه در سوره‌ی دیگر با املائی صحیح ثبت شده را نشان داده است.

آیا این اشتباهات نوشتاری هم حجیت دارد به‌صرف این‌که در تمامی یا اکثر قرآن‌ها ثبت شده است؟ مگر اعتبار قرائت به داشتن جنبه‌ی همگانی و مردمی است؟ جالب است که مؤلف محترم در پاسخ این پرسش که با توجه به آیه‌ی «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا...»

(اعراف، ۲۰۴/۷) چرا مستمعان قرآن، قاری قرآن را، تشویق می کنند و در وسط قرآن خواندن الله، الله می گویند؟ بیان داشته این کار صحیح نیست حتی قرآن خواندن در مجالس ترحیم به جهت آن که استماع نمی شود خالی از اشکال نیست. -نقل به مضمون- در صورتی که این تشویق جنبه ی همگانی دارد.

۴. قرائت حفص با چند واسطه به امام علیه السلام می رسد. حفص - عاصم - ابو عبدالرحمان سلمی - علی علیه السلام.

در خطبه ی اشباح جملاتی از حضرت امیر علیه السلام وارد شده است که به روشنی بر استینافیه بودن «واو» در آیه ی هفتم سوره ی آل عمران دلالت دارد. امام می فرماید:

بدان که راسخان در علم آنان اند که پروردگار سبحان آنان را از دانستن آن چه در دسترس نیست و از آن چه در پس پرده ی غیب است و از چشم خرد پوشیده، بی نیاز فرموده است. پس خدای تعالی اقرار و اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از ادراک مسائلی که به آن احاطه ندارند ستایش فرموده و ترک دخالت در آن قبیل امور را که از طرف خدا چنان وظیفه ای ندارند «رسوخ» نامیده است. ۱۲

اما مؤلف محترم با بیان استدلال مناسب حکم و موضوع «واو» مذکور را، عاطفه دانسته است. ۱۳

آیا پذیرش قرائت حفص (عاصم) و نپذیرفتن نظر صریح امام علیه السلام تناقض نیست؟ پذیرش قرائت حفص (عاصم) یعنی در واقع پذیرش قرائت حضرت امیر علیه السلام؛ و عاطفه دانستن «واو» در موضع مذکور یعنی نپذیرفتن قرائت آن حضرت. آیا این تناقض نیست؟ مگر قرائت صحیح بدون رعایت ترتیل - تجوید حروف و شناخت وقوف - که در صورت

استینافیه بودن «واو» در موضع مذکور، باید وقف انجام پذیرد، حاصل می شود؟

۵. متن متین قرآن، قرائت های مختلف را برتابیده است، آیا قرائت حفص (عاصم) قرائت های مختلف را بر نمی تابد؟

۶. ما اگر چه قرائت حفص (عاصم) را بپذیریم، اما نمی توانیم سوگند بخوریم که قرائت اصلی و ناب قرآن آن قرائت است. چون قرآن که نیست، روایت است و ظنی الصدور، وقتی در قرائت قرآن تشکیک شده معلوم نیست بر سر قرائت حفص (عاصم) چه آمده باشد؟ و اگر طبق گفته ی مؤلف بگوییم قرائت قاری یک نوع اجتهاد از ناحیه او محسوب می شود و این قرآن موجود بر مبنای قرائت حفص (عاصم) نوشته شده باشد و باز هر کدام از ما که

قرآن را بخوانیم یک قرائت خاصی داشته باشیم مثلاً: یکی «او» را در آن جا استینافیه بداند و دیگری عاطفه، یکی وقف کند و دیگری وصل، در این صورت متن متین و مقدس قرآن کدام است؟ آیا همین کلماتی که از نظر املائی اشتباه ثبت شده است تقدس دارد؟  
آیت الله خوئی نیز می نویسد:

هر یک از این قراء سبعه ممکن است احیاناً گرفتار اشتباه شده باشند، و دلیلی از نظر عقل و شرع وجود ندارد که لزوماً باید از قاری خاصی از این قراء سبعه و یا دیگران در قرائت قرآن پیروی کرد؛ عقل و شرع نیز ما را از پیروی امری که قطعی و یقینی نیست منع کرده است. ۱۴

۷. گرچه برخی، قرائت های مختلف را گویش های متفاوت دانسته اند اما چه گویش های متفاوت و چه قرائت ها و اجتهادات مختلف، عملاً معانی و برداشت های متنوع را در بر دارد، مانند: مالک یوم الدین یا ملک یوم الدین. وقتی قرائت های مختلف از متن درجه یک دین عملاً اتفاق افتاده، چرا برخی قرائت های مختلف از متون درجه ی دوم را بر نمی تابند؟



۱. فصلنامه ی فراره، پیش شماره ی اول/ ۲۷، زمستان ۱۳۷۷.
۲. علامه ی طباطبایی، المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۲/ ۱۶۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴؛ سید محمد طباطبایی، تاریخ قرآن، ترجمه: سهیلا دین پرور/ ۳۴-۳۶، تهران: شرکت نشر فرهنگ قرآن.
۳. المیزان، ۲۰/ ۵۵۷.
۴. محمد هادی معرفت، آموزش علوم قرآن (ترجمه ی التمهید)، ترجمه: ابو محمد وکیلی، ۱/ ۳۰۴، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۵. هفته نامه ی توس، سال چهارم، شماره های ۶۸۶، ۶۸۸.
۶. عبدالحی بازرگان، نظم قرآن، ۱/ ۲۲۷-۲۲۸، تهران: انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۷۲.
۷. یا الهام از: نظم قرآن، ۱/ ۲۳۱.
۸. آموزش علوم قرآن، ۱/ ۴۵۰.
۹. المیزان، ۱۴/ ۲۴۵.
۱۰. همان، ۲۰/ ۷۷.
۱۱. امام سجاد علیه السلام، رساله ی حقوق، ترجمه: سید محمد کشفی شاهرودی/ ۱۳-۱۷، تهران: انتشارات دانشوران، چاپ اول ۱۳۷۷.
۱۲. سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی/ ۷۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۳.
۱۳. فصلنامه بیّنات، شماره ی ۶۱/ ۲۰، زمستان ۷۷.
۱۴. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: این قسمت از دکتر سید محمد باقر حجّتی/ ۱۶۴، تهران: انتشارات کعبه، چاپ اول، ۱۳۶۴.